



درس فراج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۰ آبان ۸۹
مصادف با: ۱۴ ذی الحجّه ۱۴۳۱
جلسه: ۳۳

موضوع کلی: مسئله اول
موضوع جزئی: تذییل: احکام اجتهاد

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث ما در ذکر روایاتی بود که به عنوان مؤید آیه نفر بر وجوب کفائی ذکر شده است. دو روایت را بیان کردیم که در روایت دوم فرموده بودند «إنما أمروا بالحج» امر به حج شده اند و یک آثاری را برای حج ذکر کرده و بعد فرموده «مع ما فيه من التفقه فی الدین و نقل أخبار الأئمة (ع)» که عرض کردیم بر خلاف اینکه بعضی خواسته اند تفقه را به معنای نقل اخبار بگیرند و بگویند که «و نقل الأخبار الأئمة» تفسیر تفقه در دین است به نظر ما دو جمله مستقل بوده و معنای مستقلی دارند. که یکی نقل اخبار و دیگری خود تفقه است. و نمی توان گفت که «و نقل الأخبار الأئمة» تفسیر تفقه است.

اشکالی هم ندارد که این تفقه به معنای تفقه اصطلاحی مورد نظر ما باشد، البته تفقه و تعلم و اجتهاد در عصر ائمه به صورت بسیط بوده چنانچه که قبلاً بیان شد که ائمه (ع) امر به افتاء کرده اند به بعضی از اصحاب مانند ابان و زرارة و امثال اینها و خود ائمه کیفیت استنباط و اجتهاد از روی ادله را تعلیم دادند.

لذا از این جهت مشکلی در روایت نیست. ولی یک مشکل دیگری در روایت وجود دارد و آن اینکه اگر مراد از تفقه در دین معنای اصطلاحی تفقه و اجتهاد بخواهد باشد، این اختصاص به حج و ایام حج ندارد. یعنی این تفقه به معنای استنباط و اجتهاد از ادله لزوماً در ایام حج نیست.

آیا اگر کسی به حج نرود نمی تواند تفقه به این معنی بکند؟ این خود نشانگر این است که مراد از تفقه همان تعلم مسائل دین است، در تمام ابعاد آن در اخلاقیات، عقاید و لذا این مشکل یک مانعی است برای اینکه بخواهیم این روایت را دال بر تأیید آیه نفر قرار دهیم و بگوییم این روایت دلالت بر وجوب کفائی اجتهاد و تفقه می کند. و این مضمون را در آیه نفر تقویت می کند که این را نمی توان گفت.

مؤیدات روایی دیگر:

در اینجا چند روایت دیگر هم به عنوان مؤید ذکر شده، که ما قبلاً جواب آنها را داده ایم لذا متعرض آنها نمی شویم. مانند روایت «تفقهوا فی الدین فإنه إن لم يتفقه منكم فی الدین فهو أعرابی إن الله یقول فی کتابه "لینفقها فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون"».

ما در آنجا گفتیم که امر در روایت یک امر ارشادی است. در مجموع این روایتی که به عنوان تأیید نسبت به آیه نفر و دلالت آیه نفر بر وجوب کفائی تفقه و اجتهاد مورد استناد قرار گرفته است، به نظر نمی‌رسد که بتواند وجوب نفسی تفقه و اجتهاد را ثابت کند.

نتیجه: نتیجه‌ای که در این قسمت می‌توانیم بگیریم این است که ما دو دلیل برای وجوب کفائی اجتهاد به لحاظ رجوع غیر ذکر کردیم.

دلیل اول اثبات وجوب کفائی اجتهاد را می‌کند، مسئله لزوم حفظ دین از اضمحلال و اندراس و تلاش و کوشش برای بقای دین و حفظ دین. این دلیل می‌تواند وجوب کفائی اجتهاد را به لحاظ رجوع غیر اثبات کند.

اما دلیل دوم که آیه نفر بود بیان شد که دلالت بر وجوب کفائی اجتهاد ندارد بلکه وجوب و امر آن ارشادی است و روایاتی که در ذیل این آیه وارد شده از آنها نمی‌توانیم استفاده وجوب کفائی بکنیم. اما همان دلیل اول کفایت می‌کند. نتیجه اینکه اجتهاد واجب کفائی است. آنچه که هست این است که اجتهاد یک وجوب مولوی کفائی دارد منتهی به لحاظ رجوع غیر لا به لحاظ عمل نفسه و به دلیل حفظ دین از اضمحلال، پس این دلیل به لحاظ رجوع غیر است و گرنه به لحاظ عمل نفسه وجوب شرعی ندارد و طبیعتاً بحث از عینی و کفائی بودن آن معنی ندارد.

تفاوت اجتهاد در عصر ائمه (ع) با عصر پیامبر (ص):

در اینجا به مناسبت که بحث از اجتهاد در عصر ائمه و پیامبر مطرح شد یک توضیح مختصری در مورد اجتهاد در عصر ائمه و اجتهاد در عصر پیامبر ذکر می‌کنیم. آیا اجتهاد در عصر ائمه بود یا نبود؟ اجتهاد در عصر پیامبر بوده یا نبوده است. به نظر می‌رسد در زمان پیامبر اجتهاد م‌صطلح وجود نداشت، گرچه در این عصر مواردی را به عنوان اجتهاد ذکر کرده اند که به آنها اشاره خواهیم داشت. که آیا این مواردی که به عنوان اجتهاد در این عصر ذکر شده است استنباط از روی ادله است یا نه؟

الف) در عصر پیامبر (ص):

نمونه اول:

مربوط می‌شود به جنگ احزاب، بعد از پایان گرفتن جنگ احزاب پیامبر مکرم اسلام به مسلمانان دستور دادند نماز عصر را در بنی قریظه بجای بیاورید. مسلمانان به راه افتادند که یک عده‌ی از آنها یکسره تا بنی قریظه راه رفتند و نماز عصر را اقامه نکردند و وقتی به آنجا رسیدند غروب شده بود و نماز هایشان قضا شده بود. گروه دیگر در بین راه ایستادند و نماز عصر را خواندند و رفتند به بنی قریظه که هر دو با یک فاصله زمانی کمی از هم به آنجا رسیدند.

این دو گروه وقتی به خدمت پیامبر رسیدند و هر کدام کار خود را بیان کردند حضرت هیچ کدام را تخطئه نکرد، در اینجا آمده‌اند و گفته‌اند که این دو گروه اجتهاد کرده‌اند و چون اجتهاد کرده‌اند پیامبر هیچ کدام را تخطئه نکرد. استدلال اینها هم این بود: دسته اول: می‌گفتند که پیامبر فرموده است کسی نماز نخواند مگر در بنی قریظه و نماز عصر را در بنی قریظه باید خواند و این نهی از صلاة عصر در بین راه و اینکه الا و لابد باید در بنی قریظه اقامه گردد، این نهی اطلاق دارد و ما به این نهی عمل کردیم و به آنجا رفته‌ایم به دستور پیامبر و نماز قضا شده است ما چکار کنیم. گروه دوم می‌گوید که اگر حضرت فرموده

است نماز عصر را در بنی قریظه بخوانید این موضوعیت نداشته و آنچه منظور نظر پیامبر بوده زودتر رسیدن به بنی قریظه بوده و اینکه آنها مجال تجدید قوا پیدا نکنند، نظر ایشان بر این بوده است که در بین راه توقف نکنید، عادی حرکت نکنید و هدف این بوده که جلوی توطئه‌ی آنها را بگیرند و منظور این نبوده که حتی نماز هم نخوانید و به آنجا برسید. در اینجا هر دو گروه اجتهاد کردند و پیامبر هیچ کدام را تخطی نکردند.

بررسی نمونه اول:

آیا این همان اجتهاد مصطلح است؟ استنباط از روی ادله است؟

به نظر می‌رسد که این اجتهاد به معنای اجتهاد مصطلح نیست، چون اجتهاد مصطلح عبارت است از استنباط از روی دلیل و آنچه که اتفاق افتاده در واقع استنباط عن دلیل نیست. پیامبر یک دستوری داده که هر کدام از آنها برای انجام و تحقق آن روشی را در پیش گرفته‌اند، پیامبر هدفش این بود که اینها زودتر به بنی قریظه برسند که برخی نماز خواندن در بین راه را منافی این دستور ندانسته و برخی آن را منافی با دستور دانستند. یعنی در واقع این دو روش و دو نوع تشخیص موضوع بوده است. که اگر هر کدام به فهم خود عمل کردند. در اینجا در تشخیص موضوع هر کسی به فهم خود عمل کرده است. یکی گمان کرده که اگر بلیستد و در بین راه نماز بخواند دیر می‌شود و دیگری فکر کرده این چند دقیقه نماز خواندن باعث دیر رسیدن نمی‌شود. اسم استنباط روی آن نمی‌شود گذاشت و استنباط حکم از روی دلیل نیست. در نحوه عملی کردن خواست پیامبر با هم اختلاف نظر پیدا کردند که توضیح آن گذشت.

همه نمونه‌هایی که برای اجتهاد در آن ایام ذکر می‌کنند همین چند مورد است.

نمونه دوم:

بعد از اسارت یهود بنی قریظه بدست مسلمانان پیامبر اختیار حکم در مورد اسرا یهودی را به سعد بن معاذ واگذار کرد و به وی فرمودند برو حکم بده که با اینها چه باید بکنند. سعد بن معاذ حکم به کشتن مردان که حدود ششصد نفر بودند کرد و زنان و بچه‌ها را هم حکم به اسارت آنها کرد. بعد پیامبر وقتی وی را دید و از حکم وی اطلاع پیدا کرد فرمودند که تو بر طبق حکم خدا، حکم کردی و این یعنی اجتهاد و این نشان می‌دهد که سعد بن معاذ به اجتهاد خودش حکم کرده است که ششصد نفر کشته و زنان و بچه‌ها اسیر بشوند.

بررسی نمونه دوم:

اجتهاد مصطلح همانطور که اشاره شد یعنی استنباط از روی دلیل و در اینجا حکم سعد بن معاذ از این دو حال خارج نیست، یا تطبیق کرده حکم خدا را که در قرآن آمده بر این مورد و اصلاً تطبیق بوده و استنباط نبوده است. آیه ۳۳ سوره مائده به این مطلب اشاره دارد «إنما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله « کسانی که با خدا و رسول محاربه می‌کنند و مفسدین فی الأرض هستند حکمشان این است که کشته شوند، این حکم کلی در قرآن ذکر شده است. سعد آمده این حکم کلی مذکور در قرآن را در این واقعه تطبیق کرده است و یا می‌توانیم این احتمال را ذکر کنیم که این در واقع تفویضی است که پیامبر به عنوان حاکم نسبت به سعد انجام داده است، یعنی یک حکمی که از اختیارات حاکم است و مربوط به شأن حکومتی پیامبر

بوده و او مختار به این حکم بوده در اختیار سعد قرار داده است. اگر کسی حکم حکومتی کرد می‌توان گفت که استنباط کرده است؟ این دیگر استنباط نیست، بالاخره هر یک از این دو حالت باشد عنوان اجتهاد و استنباط و تفقه اصطلاحی نیست

نمونه سوم:

موردی است که در یک واقعه ای عمار یاسر و عمر بن خطاب در یک موضوع واحدی هر کدام به یک شکلی عمل کردند. عمر در هنگام نیاز به غسل جنابت و نبودن آب و تا زمان پیدا کردن آب نماز نخواند، عمار یاسر به شکل دیگری عمل کرد و لباس خود را در آورد و در خاک خود را غلطاند به گونه که تیمم کامل کرده باشد، عمار این قضیه را خدمت پیامبر نقل کرد و حضرت به شوخی به وی گفتند که تو عمل چهار پایان را انجام دادی. در ذهن عمار این بود که در وضو که رافع حدث اصغر است چنانچه آب موجود نباشد تیمم بدل از وضو وجود دارد و صورت و دست به نوعی متیمم بشود و در جایی که غسل باید انجام شود به عنوان حدث اکبر در صورت نبودن آب همه بدن باید به خاک تماس پیدا کند. پیامبر فرمودند که بین تیمم بدل از وضو و تیمم بدل از غسل فرق است برخی گفته اند که در اینجا عمار و عمر هر کدام به شکلی اجتهاد کرده است. این را هم به عنوان یک نمونه از موارد اجتهاد ذکر کرده‌اند.

بررسی نمونه سوم:

آیا واقعاً این می‌تواند اجتهاد باشد؟

مشکل اساسی این مورد این است که اصلاً پیامبر آن را رد کرده است هم عمل عمار و هم عمل عمر را و تخطئه کرده است. اگر یک موردی می‌خواهد به عنوان اجتهاد در زمان پیامبر ذکر شود باید موردی باشد که پیامبر آن را تخطئه نکرده و مردود نباشد که در این مورد رسماً توسط پیامبر مورد تخطئه قرار گرفته است، با وجود این چگونه می‌تواند به عنوان نمونه‌ای از اجتهاد در عصر پیامبر ذکر شود؟ لذا به نظر ما این نمونه از دو نمونه قبلی اسوء حالاً است. چون در دو نمونه قبلی بالاخره پیامبر اینگونه تخطئه و رد نکرده بودند، گرچه گفتیم که اجتهاد نیستند ولی در اینجا رسماً پیامبر اینها را تخطئه کرده است این نمونه‌ها در کتب مربوط به تاریخ تطور اجتهاد و استنباط ذکر شده است. از جمله کتاب ادوار فقه دکنتر شهابی، و کتاب دکتر فیض و ...

این اجتهادات و نمونه‌هایی که در عصر پیامبر ذکر شده، هیچ کدام اجتهاد مصطلح نیست لذا اینکه بگوییم در عصر پیامبر اجتهاد و استنباط و تفقه به این معنی داشته‌ایم، حرف قابل قبولی نیست.

ب) در عصر ائمه:

اما در عصر ائمه اینگونه نبوده است، در عصر ائمه دو سه شاهد و مؤید روشن بر وجود اجتهاد داریم

اولاً: خود ائمه (ع) کیفیت استنباط حکم از روی ادله را تعلیم داده اند. یعنی در موارد متعددی که راوی از امام حکمی را پرسیده امام در هنگام پاسخ دادن آن را یاد داده‌اند مثلاً در مقابل راوی که سؤال کرده چرا شما چنین حکم کرده‌اید؟ ایشان به روایت یاد داده‌اند که به این دلیل و به این کیفیت و به این جهت ما این حکم را استفاده کرده ایم. پس اجمالاً تعلیم خود اهل بیت به اصحاب برای استنباط و اجتهاد مصطلح یک امر قطعی است و قابل انکار نیست. البته در آن ایام پیچیدگی‌ها و

مشکلات اجتهاد مثل اعصار متأخره نبوده است بلکه بسیط و ساده‌تر بوده است. بعلاوه امر به افتاء کرده‌اند، مثلاً به ابان بن تغلب و زرارة بن اعین به خصوص دستور داده‌اند که در مسجد بنشینند و برای مردم فتوا بدهند و فتوا هم صرف نقل نیست که برای مردم نقل کنند. اینها به عنوان فقهای اصحاب شناخته شده بودند و صرف جواب دادن مسئله عادی برای مردم نبود و در مسجد سؤالات مراجعین را پاسخ می‌دادند که چه بسا این سؤالات در بین منقولات اهل بیت نبوده و با علم و فقاہت خود جواب مراجعین را می‌دادند. که این امر به افتا خودش یک دلیل روشنی بر این مسئله است.

ثانیاً: باز شاهد دیگری که می‌توانیم به عنوان وجود اجتهاد مصطلح در عصر ائمه ذکر کنیم این است که ادله‌ای که از اهل بیت وارد شده مبنی بر تقلید، این تقلید و جواز آن در همان زمان به نوعی می‌تواند به رسمیت شناختن افتاء و اجتهاد باشد که اگر این دو نباشد تقلید معنی ندارد.

ثالثاً: دلیل دیگر سیره متشرعه که در همان ایام بوده است و تا الآن هم ادامه پیدا کرده است.

در هر صورت ما می‌خواهیم بگوییم که قرائن روشنی داریم که اجتهاد در عصر ائمه وجود داشته هر چند به صورت بسیط بوده ولی اصل آن وجود داشته است. لذا معتقدیم اجتهاد در عصر ائمه با اجتهاد در عصر پیامبر متفاوت است

«هذا تمام الکلام فی المقام الأول»

خلاصه بحث تا اینجا:

ما در ذیل مسئله اولی گفتیم که مسائلی را به عنوان احکام اجتهاد ذکر می‌کنیم چرا که این احکام مستقلاً و رأساً در ضمن مسائل تحریر ذکر نشده است. بیان کردیم که در چند مقام در مورد احکام اجتهاد بحث می‌کنیم؛ مقام اول: حکم اجتهاد فی نفسه بود. در این مقام اول در دو جهت بحث کردیم جهت اولی: حکم اجتهاد به لحاظ عمل نفسه بود، و جهت دوم: حکم اجتهاد به لحاظ رجوع غیر و در انتها راجع به کفائی و عینی بودن وجوب اجتهاد بحث شد که مقام اول به پایان رسید.

بحث جلسه آینده: الآن سخن در مقام دوم است. مقام دوم حکم تقلید مجتهد از غیر مجتهد است که آیا مجتهد می‌تواند از غیر تقلید کند که این شقوق و صورتی دارد که بحث خواهیم کرد

«والحمد لله رب العالمین»